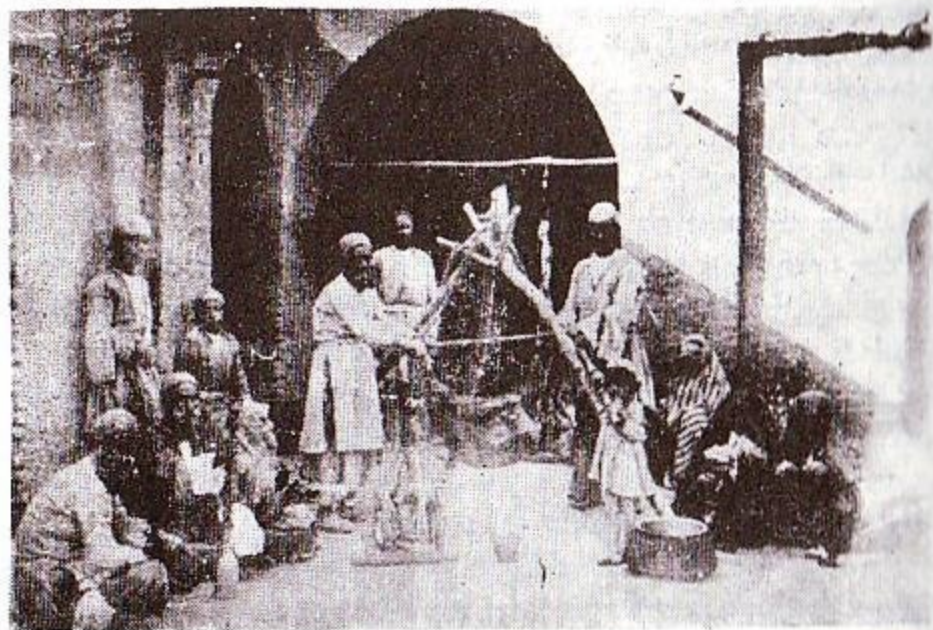




دختر ایلاتی ورامین در سال ۱۸۸۵ میلادی

خواستگاری دختران توسط ریش سفیدان انجام می‌گیرد. پس از جلب توافق، موضوع «باشلوق» پیش می‌آید و باشلوق عبارت است از مقدار مال و پول و یا چیز دیگری که خواستگار و خانواده او به پدر یا خانواده دختر می‌دهند و عدم اخذ باشلوق را نوعی تحقیر به خانواده دختر می‌انگارند. مقدار باشلوق برحسب نَسب و موقعیت مالی طرفین و زیبایی دختر، فرق می‌کند. در بین ایلات، به‌خصوص در بین ایل قشقایی موقعیت طبقاتی در جریان ازدواجها کاملاً رعایت می‌شود، یعنی بعد از طبقه کلان‌نژاد و طبقه کدخدایان به طبقه پست و شاید طبقه رعایا ازدواج نمی‌کنند. طبقات پست، به نظر آنها عبارتند از طبقه مطرودی که در ایلات به شکل: پیشه‌ور، آغنگر، نجار، کولی،

سلمان، نوازنده و دلاک‌ها هستند در قشقایبها و قسمتی از ایلات خمسه و مسنی و یویر احمدی هر یک از طبقات از طبقه‌ای که بلافاصله پایین‌تر از آن قرار دارد دختر می‌گیرد ولی دختر نمی‌دهد و چنین عقد و عروسی سه شبانه روز طول می‌کشد و متضمن سخارج کلانی برای داماد است. در ایلات



یک خانواده کشاورز در عهد تاجاریه

بهم‌الارث به دختر نمی‌رسد و چیزی به بسیار کم است، و اغلب از چند قطعه فرش و یک مادیان تجاوز نمی‌کند و آنها هم به مجرد ورود به خانه داماد در اختیار او قرار می‌گیرد. بهره دختر نیز ناچیز است و غالباً آن را به شوهر می‌بخشد.

زنهای گشاده روی ایلات از خود گذشتگی عجیب و حیرت آوری دارند؛ از ارث محرومند، جهیزیه ناچیز خود را در اختیار شوهر می گذارند و مهریه را نیز بدومی بخشند. با این حال، زحمات طاقت فرسای زندگی خانه بدوشی را از هر قبیل به عهده خود می گیرند، و شوهران را موجوداتی راحت طلب و آسوده و بیخبر از امور زندگی بار می آورند. پستی زن در بین ایلات از آثار عهد پدرشاهی و مولود معتقدات و خرافات دیرین بشری است، و زن همیشه نیازمند رهبری شوهر، پدر، برادر، و پسر بوده، و از نعمت استقلال و آزادی فردی بی نصیب است، و بار فعالیت های مختلف اقتصادی را به دوش می کشد. یعنی دوشیدن، شیردادن، ماست و کره درست کردن، پرستاری اطفال، پشم ریزی، رنگرزی، فرش بافی و سایر خدمات، فقط به عهده زنان است، و مردان طبقات متوسط و مرفه اجتماع تقریباً، همه عمر خود را به بطالت سپری می کنند، همین قدرت اقتصادی سبب شده است که بعضی از زنان، کما بیش بر مردان حکومت کنند، و گاه در امور طایفه و ایل و کارهای سیاسی اظهار نظر و اعمال نفوذ نمایند. تعدد زوجات در بین بعضی از ایلات معمول است. ایلات در مورد وصیت و ارث تابع عرف و عادت خود هستند و کمتر به مقررات دینی توجه می کنند و معاملات نیز با سادگی صورت می گیرد و قول و قرار، جای اسناد و قیود دیگر را می گیرد. از آغاز حکومت پهلوی دولت سعی کرده است که ایلات و عشایر را به مختصات تمدن جدید آشنا کند، ولی غالباً سوء استفاده و فساد مأمورین سوانعی در این راه ایجاد کرده است...»<sup>۱</sup>

ایل قشقای: حاج پیرزاده در سفرنامه خود، اشاره ای به وضع اجتماعی طایفه قشقای می کند و می نویسد: «هر طایفه و هر تیره ای در محل خود، منزل گرفته و چادر زده اند، و همه جوانهای قابل و مردان، شجاع و دلیر می باشند، زنهای آنها حجاب ندارند، و مشغول زحمت و خدمت می باشند...»<sup>۲</sup>

مقاله ترکمنها: سرجان ملکم می نویسد: «اسرای تراکمه که سرتاج و اویماقات ایشان در سواحل شرقی بحر خزر قرار داشت... به سبب جلادت فطری آرام نمی توانستند گرفت از فوت نادرشاه تا استقرار سلطنت آقا محمدخان غالباً و علی الاتصال به اطراف ایران تاختند و مسالک و مسالک را، عرصه ینغما و تاراج ساختند، نه فقط بلاد اطراف بحر خزر از تطاول ایشان در رنج بود، بلکه به عراق نیز پای جسارت نهادند، یکی از معتمدین محرران فرنگستان می نویسد که ما پشت دیوار اصفهان را تاخته پسران و دختران مردم را بر اسب هاییکه به جهت همین مطلب یدک کرد. دونه بسته و می راند و چون اسبهای ایشان قوی و بهدینگونه سفرهای شاقه معتاد بودند تعاقب کردن ایشان فایده نمی بخشید...»<sup>۳</sup>

ایلات و عشایر ایران و اتسن در تاریخ خود، راجع به ایلات ایران می نویسد: «سران ایشان تسلط فراوانی نسبت به افراد قبیله دارند و تمام سرودات بین حکومت و ایل، بوسیله سران آنها انجام می شود، و مالیاتها خواه به صورت نقد و خواه جنس توسط رئیس قبیله پرداخت می شود، و توسط او سربازانی به تناسب جمعیت به دولت تحویل می شوند. به نظر

۱. عرف و عادات در میان عشایر فارس، پیشین، ص ۳ به بعد (به اختصار و تناوب).

۲. سفرنامه حاجی پیرزاده، پیشین، ص ۱۳، ص ۱۹.

۳. تاریخ ایران، ج ۱۲، ص ۹۰.

واتسن، چادر ایلات ایران از لحاظ صحنی بسیار بد است؛ زیرا یک در ورودی دارد و هیچ پنجره و منفذی برای تهویه و خارج شدن دود و هوای نامناسب در آن تعبیه نشده است. واتسن نیز ایران را کشوری کثیرالمله می‌داند که در آن، در حدود ۲۰ هزار خانواده مسیحی در اصفهان، تهران، تبریز، رضائیه، جلفا و دیگر نقاط پراکنده‌اند. کلیه‌ها نیز در نقاط مختلف سکنی گزیده‌اند. کلیاتیها از نژاد گیلک و مازندرانیها بالهجه مخصوص خود شبیه گیلکها هستند. در قسمتی از استراباد، ترکمنها سکونت دارند؛ و در بلوچستان، بلوچها و افغانیها؛ و در یزد و کرمان، زرتشتیان؛ در فارس و دیگر نقاط، فارسی زبانان سکونت دارند.»<sup>۱</sup>

## مشخصات ایلات ایران

«ایل لغتی است ترکی مغولی که هم به جای اسم و هم به جای صفت به کار می‌رود، و معنی دوست، یار، همراه و قبیله می‌دهد... لغت عشیره، که مترادف ایل می‌باشد، لغتی است عربی و به معنی برادر و تبار و اردبکان می‌باشد و جمع آن عشایر و عشیرات است و نیز؛ به معنی خویشان و نزدیکان است... گرچه آسار صحیح و دقیقی درباره جمعیت ایلات ایران در دست نداریم، ولی از روی سران می‌توان حدس زد که در حدود سه تا چهار میلیون نفر از ساکنین کشور ما دارای زندگی ایلاتی و نیمه ایلاتی هستند. منظور از «نیمه ایلاتی» دسته‌هایی از مردم هستند که مدتی از سال در مساکن ثابت و دهات، و بقیه آن را در چادرهای خود به سر می‌برند؛ و «ایلات» به گروههایی اطلاق می‌شود که تمام مدت سال را در چادرهای خود به سر می‌برند. از بررسی جمعیت کل ایلات ایران، این نتیجه حاصل می‌گردد که تقریباً  $\frac{1}{6}$  تا  $\frac{1}{4}$  مردم ایران دارای زندگی ایلاتی هستند. این نکته قابل ذکر است که از این جمعیت، تعداد کمی زندگی کاملاً ایلاتی دارند و بقیه به صورت نیمه ایلاتی زندگی می‌کنند.

طبق گزارش مرکز آسار ایران، که جمعیت متحرک این کشور را در سال ۱۳۴۰، معادل ۶۴ هزار اعلام داشته است به احتمال بسیار قوی، همان ایلات کامل ایران هستند که تمام ۱۲ ماه از سال را در چادرهای خود به سر برده و دائماً در حال کوچ هستند. هر ایل در سرزمین محدودی زندگی می‌کند، و زندگی آنها بر اصل آداب و سنن و اراددهای دیرین و قدیمی استوار است. زمینهایی که عشایر در اختیار دارند از دو منطقه گرمسیری و سردسیری تشکیل گردیده؛ محل گرمسیر برای زندگی زمستانی - که اکثراً در مناطق چاگه‌ای و دره‌های محفوظ است - و محل سردسیر، برای زندگی تابستانی - که مناطق کوهستانی و مرتفعات را تشکیل می‌دهد - مورد استفاده قرار می‌گیرد؛ و این عمل را بیلاق و قشلاق کردن نیز می‌گویند (بیلاق برای تابستان و قشلاق برای زمستان).

تاریخ کوچ ایلات نسبت به موقعیت جغرافیایی آنها فرق می‌کند، ولی اکثر کوچ آنها از چراگاههای زمستانی به مراتع تابستانی، از اوایل فروردین تا اوایل اردیبهشت ماه، و حرکت آنها از بیلاق به قشلاق، از اوایل شهریور تا نیمه اول مهرماه صورت می‌گیرد. حرکت و کوچ ایلات سابقاً با اجازه خوانین انجام می‌گرفت... ولی امروزه بعضی از این گروهها

زیر نظر رئیس انتظامات، که از طرف ژاندارمری تعیین می‌شود، به چنین کاری مبادرت می‌کنند. ... باید دانست، که عامل مهم جغرافیایی، که در تمام شؤون زندگی ایلات تأثیر کامل دارد، پوشش گیاهی است؛ بطوری که همین امر، گروههای مختلف ایلات ایران را مجبور می‌نماید که در فصل تابستان، مناطق جلگه‌ای را، که بر اثر شدت گرما خالی از پوشش گیاهی است، ترک کرده به ییلاق خود، که در ارتفاعات قرار داشته و گیاه بیشتری دارد، رو بیاورند... شعاع رفت و آمد ایلات ایران- متغیر است و بین ۵ تا پانصد کیلومتر تخمین زده می‌شود. از ایلات مهم ایران، که فاصله ییلاق و قشلاق آن زیاد است، می‌توان ایل قشقایی را نام برد که قشلاق آنها در جنوب شیراز و ییلاق آنها در جنوب اصفهان است. اکثر ایلات ایران در چند سال اخیر، دهات و قصباتی را به وجود آورده‌اند که در آنها زندگی می‌کنند؛ ولی با وجود این، نیمی از سال را در چادرهای خود به سر می‌برند. به این عده نمی‌توان افراد ده‌نشین اطلاق کرد، زیرا کیفیت زندگی آنها، خواه از نظر اقتصادی و خواه از نظر اجتماعی، با افراد ساکن و ده‌نشین واقعی کاملاً فرق می‌کند. ایلات ایران در سالهای اخیر، دوائر بالا رفتن سطح اطلاعات عمومی و تلاش نسبی دولت، از زندگی بی‌ثبات قدیم دست کشیده و به جای داسداری به اقتصاد ثابت و استوار کشاورزی روی آورده‌اند.

اداره امور ایل با «خان» است و این مقام موروثی از پدر به پسر می‌رسد. از آغاز حکومت پهلوی، در نتیجه شکست فئودالیسم در ایران، قدرت خانها و نفوذ سیاسی و اجتماعی ایلات رو به کاهش نهاده بطوری که آنان که روزگاری در به وجود آوردن سلسله‌ها و حکومتها نقش مهمی داشتند، اکنون در اثر خلع سلاح و ده‌نشین، نفوذ سیاسی خود را از دست داده‌اند. زندگی ایلات ایران، اصولاً بر بنیاد دامپروری استوار می‌باشد، ولی در چند سال اخیر، به زراعت نیز پرداخته‌اند. مخصوصاً بعد از اجرای قوانین اصلاحات ارضی، افرادی که قبلاً کشت و کار نمی‌کردند، صرفاً برای مالکیت و تصاحب زمین به زراعت پرداخته‌اند. این زراعت معمولاً با از بین بردن مراتع و جنگلها و پوشش گیاهی انجام می‌گیرد. لذا در چند سال اخیر، از وسعت مراتع ایلات تا حد زیادی کاسته شده است. مشکل بسیار مهم دیگر، این است که بعد از اصلاحات ارضی، زمینهایی زیر کشت رفته است که مدتی از سال به صورت «آیش» باقی می‌ماند، و این عمل یعنی به کار گرفتن مداوم زمین، فرسایش شدید خاک را پیش خواهد آورد که خود ضرر غیر قابل جبرانی را به وجود می‌آورد.

تقریباً هشتاد درصد زمینهایی را که ایلات در دست دارند، دیم‌زار می‌باشد، و بقیه بیست درصد به صورت آبیاری اداره می‌گردد؛ و این امر به واسطه کوچ ایلات است و زمینهای آبی که مواظبت بیشتری لازم دارند اکثراً در اختیار افراد ساکن و تخته‌قاپو می‌باشد. بهترین و ارزانترین راه مبارزه با فرسایش خاک در مناطق دیم‌زار ایلات ایران، به وجود آوردن مراتع مصنوعی به توسط خود ایلات است که با نظارت کامل سازمانهای مسئول، مانند وزارت کشاورزی و اصلاحات ارضی، به این کار مبادرت نمایند. البته توسعه زمینهای زیر کشت کمک شایانی به اسکان عشایر می‌کند، ولی از بین رفتن مراتع نیز ضرر غیر قابل جبرانی به اقتصاد دامپروری ایران وارد می‌سازد. از طرفی، کمی مراتع باعث می‌شود که بیش از ظرفیت واقعی

از چراگاهها بهره برداری گردد و چنین کاری خود، یکی از عوامل بزرگ فرسایش خاک سی باشد. زیادی تعداد «بز» نیز به فرسایش خاک کمک می کند. کشاورزان بز را به مناسبت مقاومتی که در مقابل گرما و سرما و غذای کم و ناسرغوب دارد، نگهداری می کنند؛ غافل از اینکه این حیوان، چون گیاه ۱۸ از دیشه می کند، باعث نابودی پوشش گیاهی و فرسایش خاک می شود، و این امر ضرر غیر قابل جبرانی را به وجود می آورد.

چادرهای ایلات، بعضی از سوی بز بافته می شود که آن را «سیاه چادر» می گویند، و انواع و اقسام مختلف دارد و شکل آن مکعب مستطیل است؛ و دیگر، چادرهای نمدی است که از سوی شتر تهیه می شود، و بیشتر در آسیای مرکزی از آنها استفاده می شود. برای آشنا شدن ایلات و عشایر با کشاورزی و تمدن جدید، ایجاد راههای ارتباطی، و تأسیس مدارس و تعلیم و تربیت صحیح از ضروریات است.<sup>۱</sup>

دکتر لمتون در پیرامون سرگذشت ایلات و عشایر ایران در یک قرن اخیر، چنین می نویسد: «غالب ایلات و عشایر مختلف ایران هر سال، بیلاق و قشلاق می کردند، و شک ایست که غالباً تمدن و سرکشی از آنان سر می زد. هنگام کوچ کردن، آسیب فراوان به غلات و باغهای مردم غیر ایلی می رسانند؛ فی المثل، در خوزستان هیچ اقدام کافی برای حفظ مردم شهری و روستایی از تجاوز عشایر و عناصر نیمه بیابانگرد معمول نمی شد...» نجم الملک می نویسد: «هلت عقب ماندن اسور زراعتی آن ایالت ناامنی حاصل از طبع نیمه بدوی قبایل عرب است.» در گزارشی که در اواخر قرن سیزدهم هجری، درباره خرم آباد نوشته شده است، تذکر شده اند که ایلات و عشایر، هنگام بیلاق و قشلاق کردن سالیانه خود، از میان بعضی اراضی گذشته و درختهای باغهای آنجا را نابود کرده اند. همچنین در گزارش زنجان، سخن از خرابیهای رفته است که عشایر شاهشون هنگام بیلاق و قشلاق کردن سالیانه به بار آورده اند.

در نقاط بیلاقی و قشلاقی که مخصوص بعضی عشایر بود مراتعی به آنان واگذار می شد، و این مراتع در حکم قسمتی از وجوهی بود که ایران به عشایر می پرداخت تا در عوض عدهای سرباز بنبیچه برای خدمت آماده کنند. همچنین از هر خانواده به نسبت دارایی و شماره اطفال و احشامی که داشت، مالیات می گرفتند و وجوه مالیاتی را رئیس عشیره یا نمایندگانی که از طرف او تعیین می شدند، وصول می کردند. نرخ مالیات در هر جا متفاوت بود. در حوالی شیراز، نرخ مالیات از قرارگوشیرده، ۳۰۰ دینار، و از قرار هر خر ۲۰۰ دینار، و از قرار هر مادبان آبستن ۱۰۰ دینار و از قرار هر شتر ۳۰۰ دینار... بود. در بختیاری، برحسب عده مادبانها یعنی از قرار هر دو مادبان ۵ قران، از عشایر مالیات می گرفتند و نرخ مالیات بسته به عشایر مختلف، فرق می کرد... رؤسای ایلات و عشایر در آغاز سال نو مالیات مخصوصی به شاه می پرداختند. این مالیاتها را رؤسای عشایر به موقع، وصول می کردند، و روی هم رفته، تشکیل باج سنگینی را می داد.

فرمانروایی خوانین ایلات و عشایر غالباً توأم با ستمکاری فراوان بود. نجم الملک در

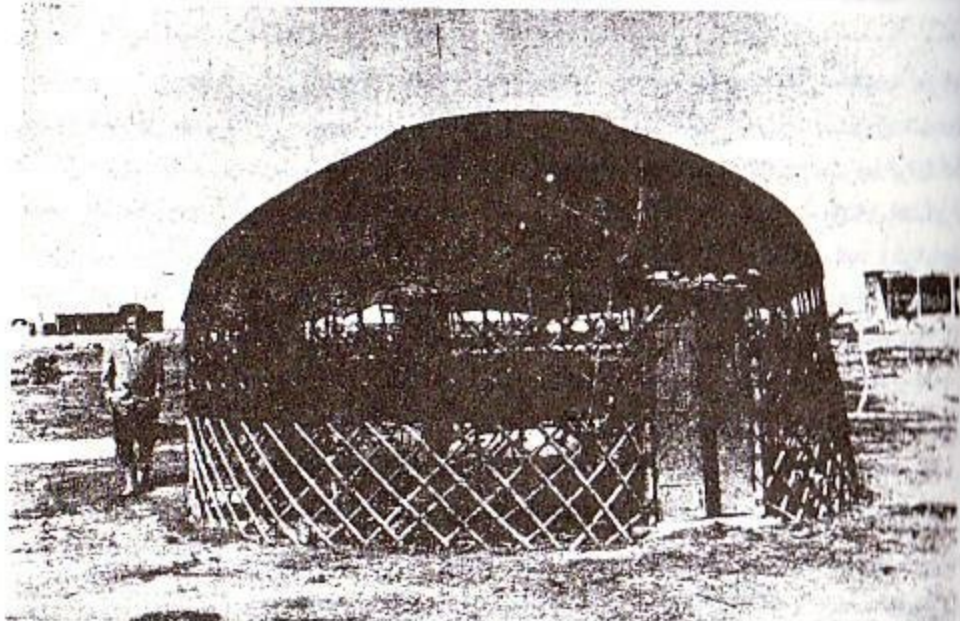
گزارش خود، در سال ۱۲۹۹، از جور و ستم خوانین، که موجب ویرانی دهات شده، سخن می‌گوید. بطور کلی، سلاطین قاجاریه می‌کوشیدند بوسیله خوانین عشایر، فرمانروایی خود را بر ایلات مستقر سازند، ولی قدرت و نظارت آنان غالباً متزلزل بود. سیف الدوله، که در ۱۳۲ فرمانفرمای استرآباد شد، شرحی دربارهٔ این دو ایل به مظفرالدین‌شاه می‌نویسد: «به محض ورود به استرآباد، همه خوانین گویگان را احضار کردم و سیاهه‌های مالیاتی و صورت مالیاتهای ذائد «تکالیف» را به آنان دادم، و درآمدهای مالیاتی و شمارهٔ نفوس را معلوم کردم...» ایل زیر فرمان ایلخان است. در مواقع لازم، بزرگان و شیوخ و ریش‌سفیدان با هم مشورت می‌کنند. افراد ایل یموت از راه غارتگری زندگی می‌کنند. قاطرچیهای سمنان و شاهرود و استرآباد معمولاً چهارپایان خود را برای چراندن به ترکمانان می‌دهند، و در برابر از قرار هر یک رأس یک نان به آنان می‌دهند... دهقانان استرآباد سهم معینی از غلهٔ خود را به خانی که در مجاورت آنان به سر می‌برد می‌دهند و در عوض این، خان و قبیلهٔ او از دزدیدن اسواول دهقانان خودداری می‌کنند، و اگر قبیلهٔ دیگر چیزی از آنان دزدیده باشد، می‌گیرند و به دهقانان پس می‌دهند. رابینو در کتاب ماژنددان و استرآباد این معنی را تأیید می‌کند و می‌نویسد: «عمال دولت فقط باج می‌گیرند، ولی از مجازات غارتگران و متجاوزین به علت ضعف حکومت مرکزی، خودداری می‌کنند. در چنین اوضاعی، ایل یموت از قتل و غارت و خونریزی خودداری نمی‌کند. روزی نمی‌گذرد که خولی نریزد یا قتل و غارتی روی ندهد یا جنگی به قصد خونخواهی در نگیرد. خان یموت با گرفتن مقداری برنج، معمولاً از تجاوز یموتها جلوگیری می‌کند.» ترکمانان نیز مانند سایر ایلات و عشایر، یکی از عوامل ناامنی بودند و خود مورد جور و ستم حکمرانان قرار می‌گرفتند. در سایر مناطق عشایری نیز حال بدین منوال بوده است.

سردار اسعد در کتاب خود، یعنی تادیک بختیاری، گزارشی از عبدالرحیم کاشانی نقل می‌کند که تاریخ آن ۱۳۱۳ است. او می‌گوید: «از بس بختیارها جور و ستم دیده‌اند هنگامی که مسافری را می‌بینند می‌گریزند، بنیاد آن مسافر مأمور دیوان یا فرستادهٔ خان یا «ضابط» حکمران باشد.»

نویسنده می‌گوید، هنگام عبور از دهات، پرسیدم چرا سبزیجات و بقولات عمل نمی‌آورند تا هم خود بخورند و هم مازاد را به مسافران بفروشند. پیرسردی در پاسخ او چنین می‌گوید: «راست می‌گویی، اما این کار در صورتی است که ما را به حال خود بگذارند. چه فایده‌ای برای من دارد که عمر خود را صرف کنم و متحمل زحمت بشوم، و حاصل زحمت سرا حاکم و ضابط بخورند و حتی خودم را از انتفاع آن محروم سازند، و اگر یک دفعه این کار را بکنم، زحمت آن باید سورتی خانوادهٔ من بشود، و همه ساله ضابط حکام همان را بلاعوض از من می‌خواهند. بعضی از ایلات و عشایر تحت شرایطی، از پرداخت مالیات معاف بودند.»<sup>۱</sup>

وضع آشفته و ناهماهنگ ایلات و عشایر تا استقرار حکومت پهلوی دوام یافت. «رضاشاه، مقدار فراوانی از قدرت خوانین کاست و در تخته قاپو کردن ایلات و عشایر کوشید.

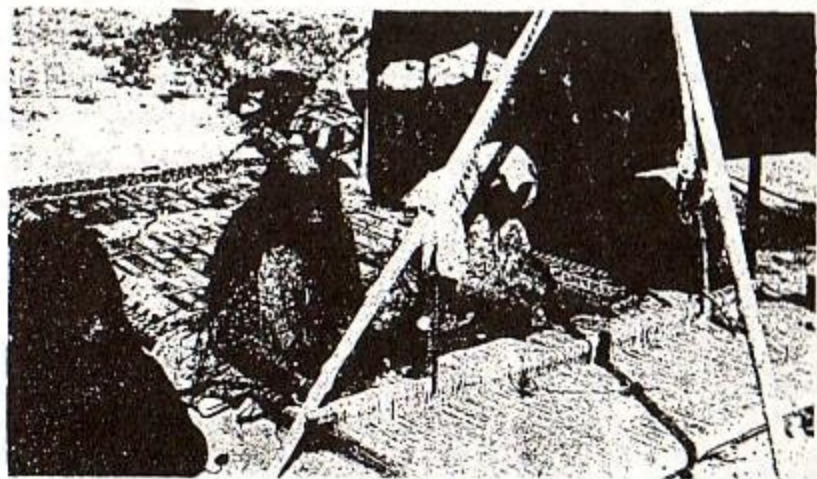
حکومت‌هایی که پیش از او متوالیا بر سرکار آمده بودند، نتوانسته بودند عناصر ایلی را با عناصر اجتماعی و سیاسی بیامیزند، و در یک قالب بریزند و از این رو شهرنشینان، ایلات و عشایر را خطری تشخیص داده بودند که خالی از اهمیت نبود... رضاشاه که در راه تجدید ایران می‌کوشید، وجود ایلات و عشایر را مناسب با اوضاع و احوال امروز جهان نمی‌دید. پس درصدد برآمد که این مسأله را با تغییرات اساسی و انحلال تشکیلات ایلی، و مانع شدن از ییلاق و قشلاق کردن آنان حل کند، و چادر نشینی را به کشاورزی مبدل گرداند. در اینکه عامه مردم مملکت یعنی عناصر غیر ایلی ازین سیاست پشتیبانی می‌کردند، کمتر جای تردید است. همچنین پیداست که این سیاست، بدون تهیه مقدمات کافی به مرحله اجرا در آمد. هیچ مطالعه دقیقی درباره اسکان اسکان عشایر یا تأثیر انحلال تشکیلات عشایری در اقتصادات ایران به عمل نیامد. بسیاری از خوانین را تبعید کردند، و از ییلاق و قشلاق کردن سالانه عشایر تا حدی مانع آمدند. در غالب موارد، جاهای مناسبی برای اسکان عشایر، انتخاب نمی‌شد، حواجج آنان از نظر بهداشت و تعلیم و تربیت به حد کافی تأمین نمی‌گردید، و از نظر آموزش کشاورزی و تدارک آلات و افزار فلاحی تسهیلات لازم برای عشایر فراهم نمی‌ساختند، تا



آلاجیق یا نمونه‌یی از چادر ترکمنها

بنوانند از این راه آنان را به تغییر زندگی ایلی و تحول از مرحله شبنانی به مرحله کشاورزی پاری کنند... از طرفی، بسیار کسان از افول قدرت عشایرخشود بودند... بعضی ایالات که به مناطق دوردست منتقل گردیدند، چندان بر آنها سخت گرفتند که به تپه‌ها پناه بردند و چندین ماه همچون یاغیان جنگیدند... پس از سرکوبی، آنان را کوچ دادند و عده بسیاری از آنان نابود شدند. پس از استعفای رضاشاه، بار دیگر بعضی از آنان به مساکن دیرین خود بازگشتند.

سیاست عشایری رضاشاه را، چون غلط تعبیر و بد اجرا کردند، لاجرم تلفاتی سنگین بر چهاربایان اهلی وارد آمد، و عشایر دچار فقر و مسکنت شدند و از عده آنان کاسته شد.



قالی بافی در ایلات

تأثیر منفی این عوامل، در اقتصاد مملکت بحدی بود که او در سالهای آخر سلطنت خود، مجبور شد این سیاست را تعدیل کند... ظاهراً اتخاذ این روش، که خانها را مسؤول امنیت مناطق خود کنند، در فارس، خوزستان، در مواردی نتایج نسبتاً مطلوبی دارد، مشروط بر اینکه عناصر خوشنامتری را از میان عشایر انتخاب کنند... سیاست اعطای اختیار به رؤسای عشایر، در صورتی که ناشی از ضعف و توأم با نظارت کافی نباشد، قطع نظر از تمام فواید و مزایای موقتی که دارد، مشکل می توان آن را سیاستی مطلوب و مناسب برای دورانی مدید دانست.»<sup>۱</sup>

در زمان صدارت عین الدوله، تلگراف زیر، روش عشایر را تا قبل از خریداری اسلحه و فروش روغن و گوشت  
استقرار حکومت پهلوی تا حدی روشن می کند:  
«جناب مستطاب اجل افخم آقای وزیر، مخصوص دام اقباله، در ضمن اخبار تلگرافی بهبهان، به عرض خاکبای مهراعتلای مبارک اقدس ملوکانه، روحنا فداه، رسید. تجار آنجا از طرف بنادر معشور و راهرسز، در خفا تفنگ و فشنگ وارد کرده به الوار کوه کیلویه به قیمت گزاف فروخته، در عوض روغن و گوسفند خریداری نموده به کویت و بحرین حمل کرده موجب گرانی روغن و گوشت شده است. حسب الامر، اکیداً مقرر است که تفصیل این فقره چیست. البته به حکومت بهبهان قدغن اکیداً نمایند جلوگیری از این حرکات تجار نموده، نگذارند تفنگ و اسلحه وارد نمایند، و از حمل روغن و گوسفند به خارجه هم ممانعت کرده تلگراف التزام بگیرید دیگر روغن و گوسفند به خارجه حمل نکرده اسباب ترقی روغن و گوشت را فراهم نکنند، و نتیجه اقدامات را در این باب اطلاع دهید.

به عرض برسد، در اینجا هم به اداره گمرک ابلاغ شد که به مباشرین گمرکی اینجا

۱. مالک و زادع در ایران، پیشین، ص ۵۰۵-۵۰۰ (به نادر و اختصار).



تلگراف نمایند مراقبت کامل در این باب نموده، نگذارند اسلحه وارد شود، و اگر کسی وارد کرده باشد بر حسب حکم کلیه ضبط نمایند. سلطان عبدالعزیز.»<sup>۱</sup>

مراعات ایران از وضع مراعات ایران در دوره قرون وسطی اطلاع صحیحی نداریم. بطوری که از قرائن استنباط می‌شود، از دیرباز کشاورزان، داسداران، و فتودالهای ایران به حفظ و مراعات توجه نمی‌کردند، و اغنام و احشام آنها بدون رعایت اصول فنی کشاورزی، بطور آزاد از مراعات بهره‌برداری و استفاده می‌کردند. در حال حاضر، مراعات ایران را می‌توان به سه نوع تقسیم کرد: یکی مراعات بد، که بیشتر در مناطق کم‌آب نظیر اطراف کویر مرکزی دیده می‌شود؛ پوشش گیاهی در این زمینها بسیار ناچیز است، و آنچه هست فقط برای تعلیف و چرای تعدادی بز و شتر کافی است. دوم مراعات متوسط، که در مناطق شرقی و غربی و مرکزی ایران قرار دارند. سوم مراعات عالی، که بیشتر در مناطق ساحلی، بحر خزر و بعضی از مناطق آذربایجان و ایالات غربی و شرقی ایران دیده می‌شود. به عقیده کاشناسان، در یک هکتار مرتع طبیعی، سه گوسفند برای مدت سه ماه می‌توانند چرا و تعلیف نمایند. تربیت اغنام و احشام و گلهداری، چه در دوران قبل از اسلام و چه در دوره بعد از اسلام، یکی از شاخه‌های مهم فعالیت‌های اقتصادی بود، و فتودالها و اشراف، غیر از زمینهای وسیع زراعتی و باغات متنوع، از گوشت و پشم گوسفندان و گاوان بهره‌برداری می‌کردند. خواجه نظام‌الملک و پسرانش و خواجه رشیدالدین فضل‌الله و رجال خاندان جوینی و صدها تن دیگر از رجال و اشراف ایرانی، در ضمن زمینداری، از گلهداران بزرگ نیز بودند. جالب توجه است که وقتی بدرالدین جاجرمی-شاعر، در مدح خواجه شمس‌الدین محمد صاحب دیوان این رباعی را سرود:

دلپا چو محیط است و کف خواجه نقط  
پیوسته به گرد نقطه می‌گردد خط  
سرورده تو که وسه و دون و وسط  
دونت ندهد خدای کس را به غلط  
خواجه شمس‌الدین، که خود از صدور برجسته و با فضیلت عهد ایماخانان است،

از این مداهنه و چاپلوسی به سر نشاط می‌آید، و در جواب شاعر می‌نویسد:

سیصد بصره سفید چون بیضه ببط  
کان را ز سیاهی نبود هیچ نقط  
از گله خاص ما، نه از جای غلط  
چوپان بدهد به دست دارنده خط

در ایران بدون توجه به ظرفیت و قدرت مراعات، کشاورزان، دامهای فراوانی را به مراعات بی‌استعداد ایران تحمیل می‌کنند. طبق گزارش وزارت کشاورزی، مساحت مراعات ایران

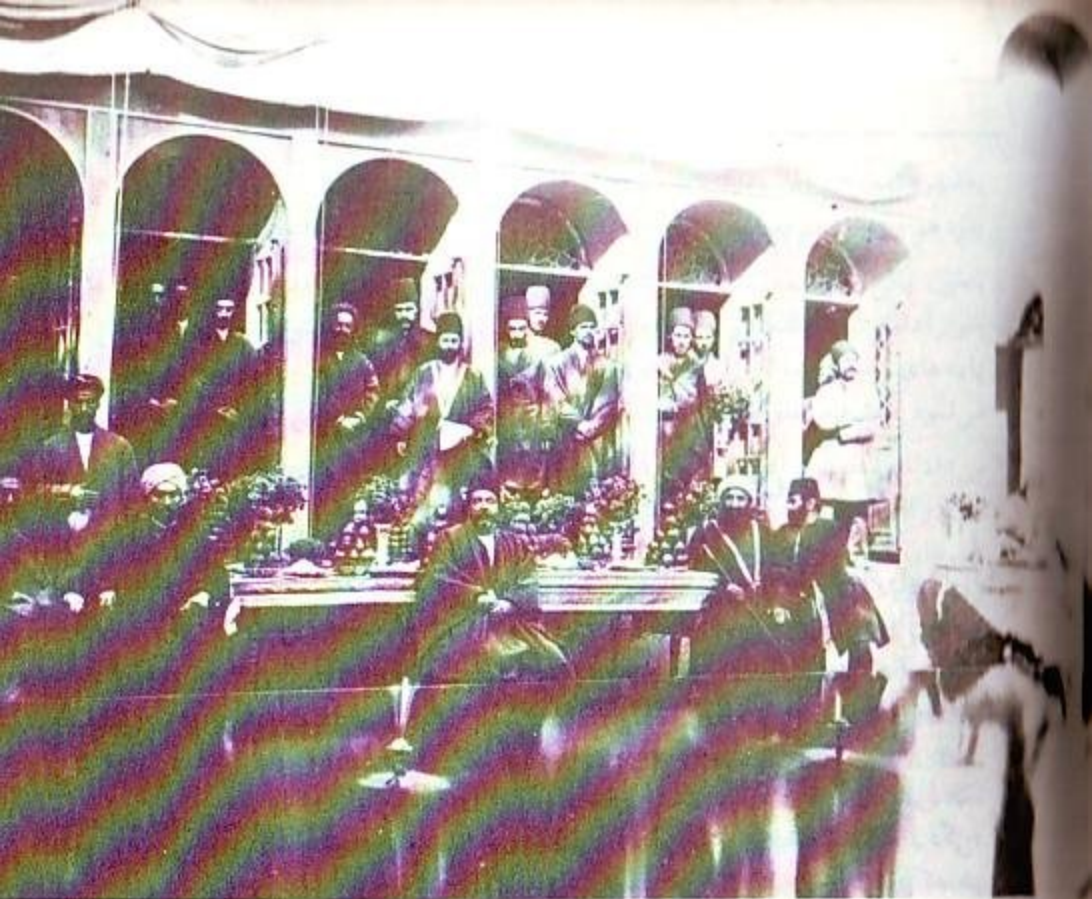
در حدود ۵۲ میلیون هکتار است. در این مساحت، طبق اصول دامداری، فقط ۲۶ میلیون دام می‌تواند بچرند؛ در حالی که در مراعات ایران، ۶ میلیون گوسفند به‌چرا می‌پردازند، و به این ترتیب، سال به سال از ظرفیت و قدرت مراعات ایران کاسته می‌شود. با اینکه طبق آمار، تعداد دامهای ایران نسبت به سی سال قبل (در اثر مبارزه با بیماریهای داسی) دوبرابر شده است، کشاورزان و مقامات مسؤول نه تنها هیچگونه تلاشی در راه افزایش مراعات ایران به عمل نیاورده‌اند. بلکه به علت افزایش تعداد دام و از بین رفتن و ریشه کن شدن گیاهان، از

مساحت مراتع ایران بطور قابل ملاحظه‌ای کاسته شده است.

از طرف دیگر، عده‌ای با استفاده از وسایل جدید کشاورزی، بهترین مراتع ایران را که در سواحل بحر خزر و دشت گرگان قرار داشت، تبدیل به زمینهای زراعتی کرده‌اند. بنابراین، برای اصلاح وضع مراتع ایران، طبق نظر کارشناسان، باید هرچه زودتر کشت گیاهان عاوفه‌ای را، که مورد نیاز دامهای ایران است، وسعت داد و از این راه، از فشار و هجوم دامها به مراتع تا حدی کاست. در مرحله دوم، باید در مراتعی که پوشش گیاهی آنها از بین رفته، در صورتی که باران به اندازه کافی ببارد، به بذرافشانی مجدد اقدام کرد، و از این راه، مراتع مصنوعی به وجود آورد. در مرحله سوم، باید دامداران و مأمورین مسئول، مراقبت نمایند که چرا و تعلیف در فصل ومدت معینی صورت گیرد و بین تعداد دامها و ظرفیت مراتع هم‌آهنگی و توازن موجود باشد.

حاج سیاح در عهد ناصرالدین‌شاه، در وصف گله‌داران خوزستان، می‌نویسد: «در بعضی جاها اشخاص بیچاره‌ای دیده می‌شدند که لباس تنشان از کهنگی، مثل رشته و پاره‌ای از تنشان آویزان بود، که اگر دور می‌انداختند، کسی رغبت نمی‌کرد برداشته به کار جل الاغ بیاورد. اینان چند رأس بز و گوسفند در جلو انداخته می‌چرانیدند و با چرک و کثافت در برابر آفتاب سوزان رنج می‌بردند، و از زحمت و گرسنگی پوست و استخوانی بیشتر نبودند.»<sup>۱</sup>

### گله‌داران



۴. فتودالهايا مالکين

[www.bakhtiaris.com](http://www.bakhtiaris.com)

بزرگ در

دوران بعد از اسلام

پس از حمله اعراب به ايران و ديگر کشورهاي خاورميانه، اصول فئوداليت، يعني فرمانروايي اسرا و مالکين بزرگ در نواحی مختلف کشور، همچنان دوام يافت. اعراب که قومی دور از تمدن و پيabanگرد بودند، هيچ اندیشه يا ابزار توليدي جديدي نياوردند که به پيشرفت حيات اقتصادي ملل مغلوب کمک کند؛ بر عکس، حمله اعراب سير تکاملي فئوداليسم را در خاورميانه متوقف کرد، و در سواردي، از رشد اجتماعي و فکري مردم «اين منطقه» جلوگيري نمود.

### مختصات فئوداليسم در شرق و غرب

فئوداليسم در اروپا، از حدود قرن ششم ميلادي تا قرن شانزدهم، يعني حدود هزار سال، به طول انجاميد؛ يعني نظام ظالمانه بردگي، پس از گذشت قرنهاي متمادی، در اثر تضادها و اختلافاتي که در داخل آن پديد آمده بود جای خود را به نظام مترقيتري، که همان نظام فئوداليسم است، سپرد. در نظام بردگي، اساس روابط توليدي را سالکيت بر وسايل توليد و «برده» که توليد مي کرد، تشکيل مي داد. تقسيم کار و استثمار و بهره کشي شديد از بردگان، از مشخصات اين دوره است. صاحب برده مي توانست عدهاي برده بخرد يا تعدادي از آنها را بفروشد؛ و حتي در کشتن آنها مختار بود. ولي در دوره فئوداليت، فئودال، در عين حال که مالک وسايل توليدي بود، حق نداشت کارگر توليد کننده يا «سرف» را بکشد؛ ولي در خريد و فروش اين انسانهاي بي حقوق، آزاد بود.

در اين دوره، فئودال مالکيت فردي خود را بر مزارع و مراتع و ادوات توليدي مستقر کرد، دايره فعاليتهاي توليدي نسبت به دوران بردگي توسعه بيشتري حاصل نمود، از آهن نه تنها در اسز فلاحه بلکه در نساجي و ساير صنايع استفاده مي کردند، زارعين (سرفها) سهم ناچيزي از محصول کار خود به دست مي آوردند. غير از بيکاري که به نفع ارباب انجام مي دادند، سرفها و پيشه وران، مالک ابزار توليدي خود بودند و مي توانستند در مزرعه يا کارگاه فعاليت و بهره برداري کنند. ولي در هر حال، روستايي در غرب وابسته به زمين بود و اجازه تغيير مکان نداشت، و از هر جهت، تحت فرمان فئودال بزرگ بود. طبق اصول سروز، کشاورزان نه تنها مجبور بودند که چند روز از هفته را براي فئودال کار مجاني کنند، بلکه ناگزير بودند که قسمتي از محصول زمين خود را نيز به مالک فئودال تسليم کنند؛ و اگر محصول خود را

به شهریان می فروختند، ناگزیر بودند بخشی از آن وجه را به دوی تقدیم نمایند. ولی در اروپا، از قرن یازدهم و دوازدهم به بعد، در اثر رشد تدریجی صنعت و تجارت، بنیان فئودالیسم سستی می گرفت. به قول یکی از جامعه شناسان بزرگ، «هنگامی که نجیب زادگان فئودال به نبردهای وحشیانه خود ادامه می دادند، در تمام اروپای باختری، کار طبقات زحمتکش با سکوت پیمانند خود، پایه های سیستم فئودال را آرام آرام تخریب می کرد، و بتدریج صحنه را بر سناتور فئودال تنگتر می نمود. بیشک، هنوز در دهات اصیل زادگان فئودال سخت بیداد می کردند، سرفها را شکنجه می دادند، محصول آنها را پایمال، و زنها و دخترانشان را به عنف، هتک ناموس می نمودند. اما در اطراف، شهرها بر پا می شد؛ در ایتالیا، در جنوب فرانسه، و در ساحل رن و در آلمان، شهرهایی با باروهای بلند ایجاد می شدند که بمنزله قلعه های مستحکم بودند که تنها در برابر یک ارتش بزرگ، ممکن بود تسلیم شود. و از این جهت، از قصور نجبا و اصیل زادگان سناز می شدند.

در پس این حصارها و خندقها، بتدریج گروه پیشه وران قرون وسطی در کورپوراسیونها و اتحادیه ها رشد می کردند. نخستین سرمایه ها متمرکز می شد و احتیاج به تجارت بین شهرهای مختلف، و سایر نقاط جهان، همراه با لزوم حمایت از این دادوستد، زاییده می شد و رو به رشد و تکامل می رفت.

از قرن پانزدهم به بعد (در اروپا) بورژواها (یعنی سرمایه داران تاجریشه) برای جامعه، به سراتب ضرورتر از فئودانها شده بودند. معذاک در آن ایام کشاورزی مشغله توده عظیمی از مردم و بمنزله شاخه اصلی تولید محسوب می شد... با اینکه نجبا و اشراف قدیم و فئودالها سد زاه تحول و تکامل می شدند، عشق به پول و عطش طلا، بورژواها را به تحرك و تلاش و مبارزه وادار می کرد. بتدریج، بورژواها به صورت طبقه ای در آمدند که با خود، پیشرفت تولید و تجارت و ترقی فرهنگ و مؤسسات سیاسی و اجتماعی را همراه داشتند. بورژواهای زنده و فعال با تمام محدودیتها، سبب شدند تا اجتماع فئودال که بدون جنبش در جای خود ایستاده بود، منقلب و واژگون گردد، و آخرین ضربه قطعی به اصول فئودالیسم در انقلاب ۱۷۸۹ فزانسه وارد شد. و از آن پس، فئودالیسم و مقررات آن یکباره از فرانسه و دیگر کشورها برافتاد و آزادی و دموکراسی بورژوازی جایگزین آن گردید.

به این ترتیب، می بینیم که اصول فئودالیتته در شرق و غرب، کاملاً یکسان نیست. از جهت استثمار از کشاورزان و ستمگری نسبت به آنان، بین سناتور فئودال و اسرا و مالکین بزرگ شرق، اختلاف زیادی نیست ولی از لحاظ سازمان اجتماعی و اقتصادی و وضع کشاورزان، و خصوصیات شهرها و راههای ارتباطی، و درجه فرهنگ و رشد تمدن، نمی توان فئودالیسم شرق را با غرب همانند شمرد. حتی در قرن هفتم و هشتم هجری (قرن ۱۳ و ۱۴ میلادی) شهرهای بزرگ اروپا جمعیت قابل توجهی نداشت، و فرهنگ و تمدن اروپا در مقام سقایسه با شرق نزدیک، سخت حقیر و ناچیز بود، و صنعت و تجارت اروپا جلوه چندانی نداشت؛ در حالی که در قرن سوم و چهارم هجری (قرن ۹ و ۱۰ میلادی)، درخاور میانه بعضی شهرها، نظیر بغداد و بخارا و نیشابور با صدها هزار نفر جمعیت و مدارس و محافل علمی، رونق بسیار داشت و فعالیتها اقتصادی و

صنعتی شایان توجه بود. در فنودالینتۀ غرب، شاه از قدرت و اختیارات فراوان برخوردار نبود، ولی نفوذ سیاسی و اجتماعی او از فنودالهای بزرگ بیشتر بود. فنودالهای غرب غالباً در حوزه قدرت خود مستقر می‌شدند، درحالی که درشرق، ازبرکت وجود شهرها وتاسین وآسایش بیشتر، اکثر فنودالها، در شهرها یادر پایتخت حکومتها، زندگی می‌کردند، و بهمبانشان ونمایندگان خود دستورهای لازم برای اداره قلمرو خود می‌دادند.

در غرب، گاه فنودالهای بزرگ قسمتی از حقوق و امتیازات طبقاتی خود را به «واسال» ها می‌دادند، و آنها در مقابل زمین و حقوقی که به یاری سنیورها و فنودالهای بزرگ به کف آورده بودند، موظف به انجام وظایف و تعهداتی بودند. کشاورزان غرب وابسته به زمین بودند و کشاورزان شرق نیز، چنانکه در صفحات قبل دیدیم، در بعضی نقاط حق تغییر مکان نداشتند و با زمین به این و آن منتقل می‌شدند. ظاهراً منظور ابوالفضل بیهقی از «سال ناطق»، ملک و کلیه رعایای آن بود که به تبع ملک، در اختیار مالک جدید قرار می‌گرفتند.

سلاطین و شهریاران شرق به اقتضای زمان، گاه با فنودالها و اشراف دست دوستی می‌دادند و در جلب حمایت آنان می‌کوشیدند، و گاه برای حفظ موقعیت خود، بین آنان تخم اختلاف و نفاق می‌کاشتند. یکی از صاحب نظران در پیرامون اختلاف فنودالیسم در شرق و غرب چنین می‌نویسد: مختصات فنودالیسم در شرق و غرب یکسان نیست. فنودالیسم در ایران «با فنودالیسم غربی، نه از جهت سرشت اقتصادی، بلکه از جهت شکل بروز، مؤسسات، مقررات، درجه رخنه عناصر فراماسیونهای اجتماعی قبلی (پاتریارکالیسم و برده داری) و بعدی (سرمایه داری) در برخی موارد، تفاوتهای مهم وشایان توجهی دارد. ما می‌کوشیم باتلخیص مقداری واتعیات که در اسناد مختلف تحقیقی وتاریخی آمده است، منظره ای از این فنودالیسم به دست دهیم. در دوران خلفای بنی امیه و بنی عباس، یعنی پس از فتح مسلمانان و پیش از تشکیل دولتهای مستقل یانسیبتاً مستقل ایرانی وتترك در سرزمین ما، منظره مالکیت ارضی به قرار زیرین بود: بطور عمده می‌توان اراضی را به دو نوع تقسیم کرد:

۱- اراضی مفتوح العنوه (اعم از کشتزار و چراگاه) یعنی آن نوع اراضی که دارندگان ایرانی آنها، آن را ترك گفته یاخود نابود شده بودند، وفاتحان عرب، گاه آنها را به نام «قطعه» یا «قطیعه» (در ترجمه پارسی «نان پاره») به شکل موروثی در اختیار فاتحان عرب و سرداران و سربازان خود می‌گذاشتند و یا به نام طعمه، به شکل غیر موروثی، به آنها واسی گذاشتند.

۲- اراضی خراجگزار، مانند عقار، که از پرداخت مالیات (خراج) به شکل عادی آن معاف بود، و تنها میزان ثابتی به خزانه می‌پرداخت، یا «تسویج» که در لغت عرب به معنای کشتزارها و بویژه مویزهای محاط و مفروز است. این نوع اراضی در اختیار سردودمانهای قبایل و دهگانان (مالکین) ایرانی بود که به فاتحان عرب سر تسلیم فرود آورده بودند.

«دیوان الدیه» عمال خود را تحت نظر امیران و سپهسالاران عرب برای جمع آوری مالیات از این اراضی اعزام می‌داشتند، و چون هم دربار پسر جلال خلیفه و هم دستگاه پرخریج ولات او می‌بایست با این خراج بگردد، لذا به صاحبان ضیاع و عقار و تسویج، جور فراوان می‌رفت، و آنها نیز با غارت بیدریغ روستاییان، این غارت را جبران می‌کردند.

روشن است که در این دوران خرده دهقانان آزاد خراجگزار نیز، مانند دوران ساسانی، فراوان بودند. بهره مالکانه بطور عمده، یا به خود دارنده زمین یا به «عامل» او یا «عامل امیر» و خلیفه، به شکل نقدی و جنسی، پرداخت می شد. بهره نقدی در دوران ساسانی، بیشتر به درهم سیم بود، ولی در دوران خلفا، بویژه عباسیان، دینار زد نیز رایج گردید.

«دیوان الجهبذ» که در آن جهابذ (از جهبذ: گاهبذ، که در دوران ساسانی به معنای خزانه دار و صراف دولتی بود) کاری کردند؛ جنسی را به نقدی مبدل می کردند. همین دیوان مأموریت داشت، حقوق مستمری و وظیفه عمال و دیگر کارکنان دولتی را پردازد، و خزانه کشور تحت نظر او بود.

گاه، برای تسهیل کار، اصولاً جمع آوری خراج را به عنوان «ضمان»، به امیری از اسرا می سپردند و او سالانه پرداخت مبلغ معینی را به خلیفه تضمین می کرد، و باقی بسته به ترحمش بود که تا چه اندازه از خراجگزاران بستاند.

باری، به حساب شستی کشاورز و دشتبان زحمتکش، دستگاه عظیم خلافت و روحانیت و مالکداران و انواع انگلها به دوران می افتاد.

هنگامی که سلسله های ایرانی و ترک در ایران بساط قدرت خود را گسترده کردند، املاک دیوانی (دولتی و سلطنتی)، و موقوفه و ضیاع و عقار متعلق به ملاکان و خرده مالکان (دهگانان) بتدریج، رسم واگذاری قطعه و طعمه، که از آن سخن گفتیم، به رسم اقطاع بدل گردید. این واژه «اقطاع» بدین شکل یا به شکل «سیورغال» در دوره ایلخانان و «تیول» در دوران تیموری و صفوی تا پایان قاجاریه، در ایران بود و آنرا می توان تا حدی به Feodum, Fief که در فئودالیسم غربی دیده می شود، همانند دانست. ولی مقررات قضایی و عرفی در این دو مورد، تفاوتی دارد. این همان واژه ای است که در این شعر سعدی آمده است:

گرفتم که خود خدمتی کرده ای نه پیوسته اقطاع او خورده ای

اقطاع به دستور سلطان، از طرف «دیوان الجیش»، که عمل «ابرا» (که به معنی تقویم بهای زمین و حفظ تناسب آن با وظیفه و مستمری است) انجام می داد، به امیران ترک، که در دوران سلسله های ترک بویژه، قدرتی عظیم کسب کرده بودند، داده می شد. سلطان که در این مورد، قطع یا اقطاع گذار بود نه فقط به سپهسالاران خود بلکه به اعضای خاندان، رجال، وزراء، روحانیان بزرگ، عناصر جداگانه اقطاع را واگذار می کرد. اقطاع در تمام این موارد، به دو صورت واگذار می شد؛ یا به صورت استقلال و برای بهره برداری مادام العمر؛ یا سوقت و بعنوان وظیفه و مستمری؛ و یا به صورت تملیک و به شکل موروثی.

اقطاعدار، عشری از عواید خود را به خزانه دولت می پرداخت، و عمالش باقی را از نقدی و جنسی برای صاحب اقطاع می گرفتند.

سیستم اقطاع، در دوران سیطره سلجوقیان به اوج خود رسید. در عصر ایلخانان مغول، اقطاع شکل «سیورغال» به خود گرفت و آن واگذاری زمین برای تمام مدت عمر بود. در عصر تیموری و بویژه صفوی، واژه «تیول» به جای اقطاع و سیورغال به میان آمد، و تداول یافت و این شیوه تیول تا دوران قاجاری باقی ماند.